



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی ظلم

تاریخ: ۱۲ مهر ۱۴۰۴

مصادف با: ۱۱ ربیع الثانی ۱۴۴۷

موضوع جزئی: مقدمات - ۳. مفهوم شناسی عدالت - ب. معنای اصطلاحی - عدالت در نظر فقها -

جلسه: ۵

بررسی اقوال پنج گانه - اشکالات تفسیر عدالت به ملکه - اشکال اول و بررسی آن -

اشکال دوم و بررسی آن - نظر برگزیده

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مقدمه سوم راجع به مفهوم شناسی عدالت، هم از نظر لغوی و هم اصطلاحی بحث کردیم و اصطلاحات علوم و دانش‌های مختلف را اجمالاً بیان کردیم و نهایتاً چون به نوعی به بحث ما مرتبط است، عدالت را از نظر فقها بیان کردیم؛ این اقوال البته ارتباط کمی با بحث ما دارد و لذا در مسئله قاعده تأثیری ندارد؛ لکن در جلسه قبلی بعضی از آقایان گفتند که اگر این اقوال مورد ارزیابی قرار بگیرد، خوب است. بنابراین، این اقوال را به صورت اجمالی و مختصر بررسی می‌کنیم و بعد ان شاء الله وارد مقدمه چهارم می‌شویم که پیشینه این قاعده است.

بررسی اقوال پنج گانه

ما پنج قول از فقها در جلسه گذشته نقل کردیم؛ از این پنج قول، دو قول در واقع معرف حقیقت عدالت نیستند؛ بلکه بیشتر به راه‌های کشف عدالت شبیه‌اند. قول چهارم این بود که عدالت عبارت از اسلام و عدم ظهور فسق در خارج است؛ قول پنجم هم این بود که عدالت عبارت از حُسن ظاهر است. هم حسن ظاهر و هم عدم ظهور فسق در خارج، در واقع به نوعی عدالت را تعریف نمی‌کنند بلکه نشانه‌های عدالت و راه‌های شناخت عدالت می‌باشد. مثلاً اگر ما بخواهیم بفهمیم شخصی عدالت دارد یا نه، می‌گویند حسن ظاهر دارد یا نه؟ مرحوم آقای خویی می‌فرماید: «و الصحيح أن حسن الظاهر و الاسلام مع عدم ظهور الفسق معرفان للعدالة لا أنهما نفسهما»^۱. ممکن است کسی بگوید اگر ما عدالت را به معنای ملکه دانستیم، می‌توانیم بگوییم که اینها معرف عدالت هستند؛ ولی ما عدالت را ملکه بدانیم (چنانچه قول اول این را می‌گوید) و چه آن را عبارت از انجام واجبات و ترک محرمات مستنداً إلى الملكة بدانیم یا اصلاً بگوییم عدالت عبارت از انجام واجبات و ترک محرمات بدون استناد به ملکه است که از آن تعبیر می‌کنند به استقامت در جاده شریعت به انگیزه خوف یا ثواب از خدا، بالاخره حسن ظاهر و عدم ظهور فسق نشانه عدالت است. بر این اساس، قول چهارم و پنجم به یک معنا از دایره بررسی‌ها خارج می‌شوند، چون اینها معرف عدالت نیستند، بلکه راه‌های کشف و شناخت عدالت هستند و ما در مفهوم شناسی نیازی به بررسی راه‌های کشف نداریم؛ مفهوم شناسی یعنی اینکه می‌خواهیم ببینیم خود این واژه به چه معناست. لذا این دو قول از دایره خارج می‌شوند و قول اول، دوم و سوم باقی می‌مانند.

قول اول و دوم هم مآلاً یک قول هستند؛ چون هر دو به نوعی روی ملکه تأکید دارند؛ منتها یکی می‌گوید عدالت عبارت است از ملکه‌ای که موجب عمل به دستورات شرعی می‌شود؛ کیفیت راسخه نفسانیه که دوام و بقاء دارد و عمل انسان را سامان

۱. المستند فی شرح العروة، ج ۱، ص ۲۱۲.

می‌دهد؛ یا بگوییم خود این اعمال که ناشی از آن ملکه نفسانی است. البته اینها با هم فرق دارد، اما عمده این است که در تعریف اول و دوم، عنوان ملکه و هیأت نفسانی و کیفیت راسخه نفسانی مطرح است.

قول سوم هم به طور کلی می‌گوید انجام واجبات و ترک محرمات؛ یعنی همین اعمال خارجی، عدالت است. بنابراین در اینجا دو قول در مورد عدالت وجود دارد:

یکی اینکه عدالت یک ملکه یا عمل مستند به ملکه است؛ قول دیگر هم این است که خود این اعمال و واجبات و محرمات، ملکه هستند. اینجا بحث‌هایی در گرفته که آیا اساساً عدالت می‌تواند ملکه باشد یا نه؛ هر کدام برای خودشان دلایلی را ذکر کرده‌اند که اگر منظور ملکه باشد چه آثاری دارد و اگر غیر ملکه باشد، چه آثاری دارد.

برخی گفته‌اند عدالت قطعاً ملکه است؛ برای اینکه صرف استقامت در جاده شریعت به تنهایی نمی‌تواند معرف عدالت باشد، چون این یک وقت ناشی از همان کیفیت راسخه در نفس و استناد به آن است و یک وقت بدون استناد به آن؛ استقامت در جاده شریعت اگر ناشی از آن ملکه نباشد، نمی‌تواند مبین عدالت باشد؛ چون ممکن است یک انسان فاسق در مقطعی از خودش استقامت نشان بدهد و در عین حال به سرعت از آن بیرون بیاید؛ البته کسانی که ملکه دارند، به این معنا نیست که گناه نمی‌کنند؛ ممکن است آنها هم این ملکه را از دست بدهند، ولی طبیعتاً سقوط انسان از مرتبه عدالت به فسق (در صورتی که عدالت را به معنای ملکه و هیأت و کیفیت راسخه فی النفس بدانیم) به آسانی میسر نمی‌شود. لذا عده‌ای بر اینکه عدالت به معنای ملکه است، پافشاری دارند.

اشکالات تفسیر عدالت به ملکه

عده‌ای هم می‌گویند عدالت نمی‌تواند به این معنا باشد و اشکالاتی را نسبت به آن مطرح می‌کنند.

اشکال اول

یکی از اشکالاتی که نسبت به این قول مطرح شده این است که اگر عدالت را به معنای ملکه بدانیم، قهراً این موجب عسر و حرج می‌شود؛ برای اینکه عدالت در خیلی از امور شرط است؛ چه در معاملات، چه در عقود و ایقاعات، چه در عبادات. اگر قرار باشد عدالت به آن معنا شرطیت داشته باشد، ما چگونه می‌خواهیم وجود این ملکه و هیأت راسخه فی النسخ را احراز کنیم؟ برای هر کاری اگر بخواهیم عدالت به این معنا را احراز کنیم، باید کلی وقت صرف کنیم و این موجب عسر و حرج و اختلال در نظام زندگی بشر می‌شود. این در حالی است که احکام شرعی برای مردم و عمل آنها جعل شده است؛ شروطی که گذاشته شده، با ملاحظه عموم مردم است؛ نمی‌توانیم بگوییم که خداوند در جاهایی یک شرطی گذاشته که آن شرط به گونه‌ای است که احراز آن خیلی مشکل است. صاحب جواهر در اینجا حرف خوبی دارد؛ می‌گوید اگر قرار بود عدالت به این معنا مورد نظر باشد، این در مورد بسیاری از مردم به جز مقدس اردبیلی و سیدهاشم بحرانی تحقق پیدا نمی‌کند؛ یعنی حتی یک عادل هم پیدا نمی‌شود؛ نه قاضی و نه امام جماعت می‌توانیم داشته باشیم. اگر عدالت ملکه باشد، معصیت به سختی از انسان سر می‌زند. معلوم است که این برای خیلی از انسان‌ها پیش نمی‌آید، یا اگر هم باشد ما نمی‌توانیم آن را احراز کنیم.

بررسی اشکال اول

اولاً: طبق این بیان، ملکه کأن یک حقیقت بسیط غیر ذو مراتب است؛ در حالی که ملکه یک حقیقتی است که مثل بسیاری از امور دیگر دارای مراتب است. صاحب جواهر می‌گوید: «و کیف و قد سئل الأردبیلی علی ما نقل ما تقول لو جاءت امرأة لابسة أحسن الزينة متطيبة بأحسن الطيب و كانت فی غاية الجمال و أرادت الأمر القبیح منك»؛ از مقدس اردبیلی سؤال شد که چه می‌گویی اگر یک خانمی با این خصوصیات که در همه چیز از جمال و زینت و طیب، یک درخواست ناشایست و

نامشروع داشته باشد؟ «فاستعاذ بالله من أن يبتلى بذلك، و لم يستطع أن يزكى نفسه»^۱. البته می‌گوید «علی ما نقل»، یعنی معلوم نیست که چنین گفتگویی اصلاً صورت گرفته باشد؛ ولی می‌گوید به خدا پناه برد از اینکه به چنین امری مبتلا شود و گفت من نمی‌توانم خودم را تزکیه کنم. اینطور که صاحب جواهر تصویر کرده، ملکه گویا یک حقیقتی است که بسیط است و برای آن نمی‌توان مراتب تصویر کرد؛ اینکه می‌گوید اگر بخواهد عدالت از قبیل ملکه باشد در مورد هیچ کسی جز افرادی مثل محقق اردبیلی تحقق پیدا نمی‌کند، در پاسخ می‌گوییم بالاخره ملکه هم مراتب دارد؛ تازه در بین خود علما و فقها همه مثل مقدس اردبیلی نیستند. مراتب آن پایین می‌آید و براساس توان افراد و معرفت و شناخت آنها تغییر می‌کند؛ مهم آن حالت خود نگهداری، خود کنترلی، خود مراقبتی است؛ طبیعی است که در یکی چه بسا بیشتر و در دیگری کمتر باشد. بنابراین عدالت دارای مراتب است.

ثانیاً؛ بر فرض آن ملکه هم باشد، لازم نیست که ما یقین به ملکه پیدا کنیم. راه‌هایی برای پی بردن به وجود این ملکه هست؛ عدم ظهور فسق یا حسن ظاهر باعث می‌شود ما حکم به عدالت می‌کنیم. با این طرق می‌توانیم عدالت را کشف کنیم و همین کافی است؛ مگر خداوند تبارک و تعالی که تکالیفی را برای بندگان مقرر کرده، نسبت به موضوعات آنها غیر از ظاهر و درک عرفی از موضوعات، چیز دیگری را شرط کرده است؟ بالاخره مقام اثبات آن همین است و همین هم کافی است. بله، اگر می‌خواست آنطور باشد، این موجب اختلال در نظام و عسر و حرج می‌شد.

سؤال:

استاد: کسانی که می‌گویند عدالت عبارت از حسن ظاهر است، این را نمی‌گویند؛ می‌گویند همین قدر که حسن ظاهر باشد، این شخص عادل است. یعنی واجد آن شرطی است که در بعضی از موقعیت‌ها باید وجود داشته باشد؛ امام جماعت، قاضی؛ البته قیودی هم در کنار آن هست، ولی همین کافی است. می‌گوید همین قدر که شما از او فسق نبینید، این معنایش آن است که آن شرط را دارد؛ یعنی عادل است. مگر احراز چیست؟ احراز یقینی که مسلماً منظور نیست؛ یقین وجدانی را اینجا از ما نمی‌خواهند. همانطور که ممکن است شما از راه یقین به حکم واقعی برسید و به نحو یقینی برای شما محرز شود، با خبر واحد هم می‌تواند برای شما محرز شود. به تعبیری هر دو یقین است، اما طبق مبنای مشهور یکی یقین وجدانی است و دیگری یقین تبعیدی. اینجا هم همینطور است.

اشکال دوم

اگر عدالت به معنای ملکه باشد، پی بردن به عدالت روات احادیث برای ما مشکل یا محال است؛ چگونه می‌خواهیم این عدالت را در مورد آنها احراز کنیم؟

بررسی اشکال دوم

این هم قابل جواب است که ما در واقع به شهادت کسانی که اینها را دیده‌اند و با آنها مأنوس و مشهور بوده‌اند، اعتماد می‌کنیم؛ شهادت بر عدالت برای ما می‌تواند مأخذ باشد. اگر کسی بگوید این شهادت عن حس نیست بلکه عن حدس است و شهادت عن حدس اعتبار ندارد؛ این هم در جای خودش پاسخ داده شده است.

علی‌ایحال عمده این است که عده‌ای دلیل می‌آورند برای اینکه عدالت به معنای ملکه است؛ عده‌ای هم بر رد ملکه بودن عدالت تأکید کرده‌اند.

به نظر می‌رسد می‌توانیم عدالت را یک ملکه بدانیم، اما این یک مفهوم مشکک است؛ از اقلی‌ترین شرایط لازم شروع می‌شود تا یک دامنه گسترده‌ای را دربرمی‌گیرد. عدالت (به همان معانی که گفته شد) در واقع حالتی در انسان است که باعث می‌شود انسان تقوا را مراعات کند، خداترسی داشته باشد، خودکنترلی داشته باشد؛ قهراً به مقررات شرعی پایبند باشد. مقررات شرعی هم همان واجبات و محرمات است؛ آنها را رعایت کند. بقیه اشکالات هم قابل دفع است. با این بیان، احراز عدالت موجب عسر و حرج و اختلال نظام نخواهد شد. طرقي که در نظر گرفته شده، اگر بخواهیم با این طرق آن معنا را کشف کنیم و این حقیقت را احراز کنیم، محذوری پیش نمی‌آید و اختلال نظام را در پی نخواهد داشت.

از آن طرف روایاتی وجود دارد که این معنا را تأیید می‌کند که عدالت همان اجتناب از کبائر و انجام و ارتکاب واجبات است. مرحوم آقای خویی یک عبارتی دارد که محصل آن این است که کسی که واجبات را انجام می‌دهد و محرمات را ترک می‌کند، ما به دین او اطمینان پیدا می‌کنیم و این از راه معاشرت با اشخاص معلوم می‌شود، همین قدر که می‌بینیم از خداوند سبحان می‌ترسد و مرتکب گناه و حرام نمی‌شود، و نسبت به انجام واجبات مراقبت دارد، این موجب اطمینان به دیانت او می‌شود. چه ملکه را شرط بدانیم و چه شرط ندانیم. یعنی همین قدر که ما ببینیم چنین موقعیتی فراهم است، این کفایت می‌کند.

روایاتی هم این معنا را تأیید می‌کند؛ از جمله «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا بَأْسَ بِشَهَادَةِ الضَّيْفِ إِذَا كَانَ عَقِيفًا صَائِتًا»؛ شهادت مهمان مشکلی ندارد، همین قدر که عقیف و صائت باشد.

عرض کردم که در بعضی از روایات راجع به عدالت سؤال شده و گفته‌اند انجام واجبات و ترک محرمات؛ البته تعبیر گوناگون است.

در مجموع در میان این اقوال پنج‌گانه، لعل بگوییم عدالت یک مفهوم مشکک که مراتب مختلف دارد؛ کسی که در اولین مرتبه است با کسی که در مراتب عالیه است، طبیعتاً تفاوت دارد. اما اینکه فکر کنیم که عدالت ملکه‌ای است که دست‌نیافتنی است یا بالاترین مرتبه را در نظر بگیریم، این را نمی‌توانیم بگوییم. به این حالت می‌گویند عدالت. اگر فرض کنید یک فاسق مثلاً برای چند روز یا مدتی به واجبات و محرمات عمل کند و این ناشی از ملکه هم نباشد؛ مثلاً اتفاقاتی می‌افتد که واجبات را انجام می‌دهد و محرمات را ترک می‌کند و استناد به ملکه هم ندارد؛ واقعاً می‌توانیم بگوییم چنین شخصی عادل است؟ این مشکل است. لذا می‌خواهم عرض کنم که حداقلی از آن هیأت نفسانی باید باشد؛ یک حداقلی از آن ملکه باید باشد. این حداقل با حسن ظاهر و عدم ظهور فسق قابل کشف است. بنابراین اگر ما ببینیم کسی نسبت به واجبات و محرمات مراقبت دارد، حداقل مواظبت می‌کند، این محرز ملکه عدالت در اوست؛ کسانی که حرف از ملکه می‌زنند، منظورشان همین است. هیچ کسی نمی‌گوید ملکه مثل آنچه که مقدس اردبیلی داشت؛ یک حداقلی از این هیأت راسخه نفسانیه که عزم او را بر عدم ارتکاب کبائر و بر انجام واجبات استوار می‌کند. چه‌بسا ممکن است از این هم تخطی شود. این اجمالاً راجع به معنای برگزیده در بین اقوال پنج‌گانه بود.

ما معنای اصطلاحی و معنای لغوی را گفتیم؛ گفتیم که چند اصطلاح وجود دارد. باید یک جمع‌بندی از مقدمه سوم داشته باشیم و بعد وارد بحث پیشینه شویم.

«والحمد لله رب العالمین»